



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض کردیم یکی از آیاتی که به آن برای صحت معاطات استدلال شده آیه ۲۹ از سوره نساء می باشد: « یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلیا أن تکون تجارةً عن تراض منکم » .

یکی از مباحثی که درباره این آیه مطرح است این است که فرق بین تجارت و بیع چیست؟ از دو جهت بین تجارت و بیع فرق وجود دارد؛ اول اینکه تجارت به هر بیعی گفته نمی شود بلکه تجارت یک فن و یک حرفه می باشد، یعنی کسی کار خود را در این قرار داده که مال را به جریان بباندازد تا در نتیجه این جریان استفاده ای بدست بیاورد که به چنین کسی تاجر می گویند بنابراین نسبت بین تجارة و بیع عام و خاص من وجه می باشد زیرا بعضی جاها بیع و شراء هست ولی تجارت نیست مثل کسانی که برای رفع حوائج زندگیشان چیزهایی مثل خوراک یا پوشاک و امثال ذلک می خرند، و گاهی تجارت هست ولی بیع و شراء نیست مثلاً شخصی یک مرکزی درست کرده که تعدادی ماشین در آن نگهداری می کند و بعد این ماشینها را به دیگران کرایه می دهد و آنها مبلغی را به عنوان حق کمیسیون به او می دهند خوب در اینجا در مرکز مذکور خرید و فروشی صورت نمی گیرد ولی در واقع تجارت صورت می گیرد، خلاصه اینکه تجارت یعنی به جریان انداختن مال برای بدست آوردن منافع که این اعم از بیع و شراء و صلح و اجاره و امثالهم می باشد .

خوب اگر نسبت بین تجارت و بیع عام و خاص من وجه باشد می توانیم به آیه التجارة تمسک کنیم زیرا در بعضی از جاها تجارة بر بیع صدق می کند ولو اینکه بیع معاطاتی و بدون صیغه باشد بنابراین وقتی در آن قسمت از تجارة که در آن بیع و شراء صادق است معاطات نیز صحیح است پس کل معاطات بیع و شراء صحیح است چه تجارت بر آن صدق کند یا نه .

فرق دوم بین تجارت و بیع این است که در عرف تجارت یک معنای حرفه ای دارد بخلاف بیع و شراء یعنی در عرف به هر کسی تاجر نمی گویند بلکه به کسی می گویند که تجارت را برای خودش به عنوان یک حرفه و فن قرار داده لذا اگر شخصی یک دفعه چیزی بخرد و بفروشد به او تاجر نمی گویند و در باب مشتق نیز ما درباره این مطلب بحث کرده ایم، در آنجا گفتیم که بعضی از مبادی هستند که معنای حدیثی دارند مثل ضرب، اما بعضی از مبادی هستند که معنای ملکه دارند مثلاً به کسی که ملکه اجتهاد را داراست مجتهد می گویند و یا تمّار و خمار و امثال ذلک به کسانی می گویند که شغل و حرفه آنها این چنین است لذا شاید در عرف کلمه تاجر نیز همین طور باشد که البته هر چه که باشد در بحث ما مؤثر نمی باشد زیرا بحث ما در این است که در هر کجا که تجارت معاطاتاً تحقق پیدا کند به آن تجارت می گویند و آیه شریفه نیز دلالت دارد بر اینکه هر کجا تجارت صادق باشد صحیح است پس معلوم می شود که تجارت معاطاتی نیز صحیح است و در آن احتیاج به عقد و صیغه لفظی نداریم .

دلیل چهارم بر صحت معاطات آیه الوفاء یعنی آیه ۱ از سوره مائده می باشد: « یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود » عقد یعنی دو عهد و پیمان و دو قرارداد را به همدیگر گره زدن و مرتبط کردن و در بیع نیز همینطور است زیرا با بیع می خواهد اضافه را از خودش قطع کند و مثنی را به مشتری گره بزند و منتقل کند و مشتری نیز می خواهد ارتباط و اضافه خود را با مثنی قطع کند و آن را به با بیع گره بزند و منتقل کند حالا با بیع و مشتری برای جابجایی این اضافه ها یک قراردادی با هم می بندند که این قرارداد همان عهد و پیمان می باشد و آیه مذکور نیز می فرماید به عقود و پیمان و قراردادها وفا کنید چه لفظی در بین باشد یا نباشد .

خوب این مقدار از بحث در نظر شریفان باشد تا بقیه مطالب را بعداً خدمتان عرض کنیم...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین